

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که در این بحث که کسی که عملش در گذشته بدون تقلید بوده و یا با تقلید غیر صحیح بوده، الان نسبت به آنچه که از او فوت شده، مردد بین الاقل و الاکثر است، یعنی یقین دارد به اینکه مقداری از تکالیف، از او فوت شده، اما نمی داند مقدار این تکالیف چقدر است؟

اینجا اقوال و ادله آن را بیان کردیم و نکته ای که به عنوان نکته کلیدی در این مسئله هست، این بود که آیا اساساً بین این دو صورت می توانیم فرق بگذاریم؟ یک صورت اینکه بگوییم اگر تکلیف بر کسی منجز شد و بعد از تحقق تنجز، در زمان دیگری مردد شد به اینکه چه مقدار بر او منجز شده، در اینجا عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب تنقیح در اول مسئله فرموده: این از مواردی است که قاعده اشتغال جریان دارد و از محل نزاع خارج است.

بعضی هم مثل صاحب هدایة المسترشدين (ره) اصلاً فرض ما نحن فيه را از مصادیق همین صورت می داند، که کسی یقین دارد که وجوب قضاء بر ذمه اش به صورت منجز آمده، اما مردد است که این وجوب قضاء به مقدار اقل است یا اکثر. که ایشان فرموده: در زائد بر اقل احتمال تکلیف منجز را می دهیم و احتمال تکلیف منجز، خودش منجز و تنجیز آور است.

صورت دوم اینکه بگوییم: از اول شك ما در ثبوت اصل تکلیف در این مقدار زائد است، یعنی یقیناً تکلیفی هست، که نسبت به مقدار اقل ثابت است، امل نسبت به مقدار اکثر برای ما مشکوک است.

نتیجه بحث دیروز این شد که اصلاً تفریق بین این دو صورت درست نیست، فرق نمی کند که بگوییم: تکلیفی از اول منجز بوده و بعد مردد بین الاقل و الاکثر شویم، که در این صورت تنجز تکلیف نسبت به اقل ثابت و مسلم است، اما نسبت به اکثر شك به همان تنجز سرایت می کند، یعنی نسبت به اکثر در ثبوت تکلیف در این مقدار اکثر شك داریم.

بنابراین اصلاً بین این دو مورد نمی توانیم فرق بگذاریم، لذا عرض کردیم که اولاً اینکه مرحوم آقای خوئی فرموده: محل نزاع در اینجا در صورت دوم است، وجهی برایش ما نفهمیدیم و ثانیاً در اشکالاتی که ایشان به صاحب حاشیه (ره) دارد، همان اشکالات نقض بر فرمایش خودشان هم هست.

نظر استاد محترم در این بحث

در اینجا همان نظری که امام (رضوان الله علیه) در متن دارند و مرحوم سید (ره) هم در عروه در آخر بالاخره همین فتوا را داده‌اند، این است که بالاخره در موارد اقل و اکثر استقلالی، همیشه شك نسبت به اکثر، شك در ثبوت اصل تکلیف است، لذا اصالة البرائة باید جاری شود.

در تمام آن مثال‌ها هم همین طور است، مثلاً کسی خوابیده، حال که از خواب بلند می‌شود و نمی‌داند يك روز خوابیده یا دو روز، به مقدار اقل یقین دارد، اما نسبت به اکثر اصالة البرائة جاری می‌شود، یا فاسقی که مدتی از عمرش گذشته و می‌داند نمازهایی از او قضاء شده، اما مقدارش را نمی‌داند، آنچه که بر او لازم است، قضا به مقدار اقل است، اما نسبت به اکثر اصالة البرائة جاری می‌شود.

همچنین جوانی که از اول بلوغش مدتی گذشته و اصلاً تقلید نکرده، حال در این مدت نمی‌داند که باید نماز يك سال را قضاء کند یا نماز دو سال را، در تمام اینها آنچه که واجب است، نسبت به اقل است، اما نسبت به اکثر اصالة البرائة جاری می‌شود و نه اصالة الاشتغال.

احتیاط استحبابی بر انجام اکثر

بله امام (ره) در اینجا يك احتیاط استحبابی کرده و آن این است که بهتر آن است و احتیاط در این است که نسبت به این مقدار اکثر هم انجام دهد، لکن این احتیاط استحبابی هم باید قیدی زده، بگوییم در صورتی که مستلزم حرج نباشد، مثلاً اگر فرضاً شخصی پنجاه، شصت سال از عمرش گذشته، می‌گوید: سی، چهل سال نماز از من قضاء شده، اما نمی‌دانم چقدر است؟ خوب اگر بخواهد نسبت به اکثر عمل را انجام دهد، برایش حرج به وجود می‌آید.

حکومت ادله «لا حرج» بر احکام رجحانی و استحبابی

ادله «لا حرج» همان طور که نسبت به احکام الزامیه حکومت دارد، نسبت به احکام رجحانی و استحبابی هم حکومت دارد، اگر يك عمل مستحبی بر انسان حرجی شد، در اینجا هم باز «لا حرج» همین حکم استحبابی را بر می‌دارد.

البته این بحث، يك بحث کلی و مهم مربوط به خود قاعده «لا حرج» است، که آیا «لا حرج» همانطوری که احکام الزامی را برمی‌دارد، احکام غیر الزامی را هم برمی‌دارد یا نه؟ برخی قائل‌اند به اینکه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، فقط احکام الزامیه را برمی‌دارد، چون «لا حرج» عنوان امتنان دارد و امتنان اقتضاء می‌کند که در مواردی که از احکام الزامی هست و الزام آور است، که الزامش برای انسان حرجی است، این الزام را بردارد. اما بعضی هم معتقدند به اینکه «لا حرج» احکام رجحانی را هم برمی‌دارد و این بحثش در محل خودش هست.

مسئله بیست و پنجم:

مرحوم امام (ره) در مسئله بیست و پنجم فرموده‌اند: «إذا كان أعماله السابقة مع التقليد و لا يعلم أنها كانت عن تقليد صحيح أم فاسد يبني على الصحة»، اگر کسی می‌داند که در گذشته اعمالش از روی تقلید بوده، اما الان که مدتی گذشته، شك می‌کند که آیا این تقلید، تقلید صحیحی بوده، تا اعمالی که انجام دادم درست باشد یا اینکه تقلید باطلی بوده است؟ که مرحوم امام (ره)

فرموده‌اند: باید بنا را بر صحت بگذارند و اصاله الصحه را در اینجا جاری کند. نظیر این مسئله را هم مرحوم سید(ره) در عروه آورده‌اند.

بحثی که در اینجا واقع شده این است که اصلاً مقصود از این مسئله چیست؟ کسی که شك می‌کند، بعد از اینکه اعمالش قبلاً از روی تقلید بوده، که آیا تقلیدش صحیح بوده یا نه؟ خوب منشاء این شك چیست؟

در اینجا به طور کلی دو بحث هست؛ يك بحث از حیث صحت و فساد خود این تقلید است، یعنی اصلاً کاری به اعمالی که در اثر این تقلید، از این مکلف صادر شده نداریم، بحث این است که می‌خواهد ببینید این تقلید گذشته‌اش، آیا صحیح است یا نه؟

بحث دوم اعمالی است که در اثر این تقلید انجام داده، که آیا این اعمال، اعمال صحیحی است که دیگر نیاز به اعاده و قضاء ندارد یا آنها هم صحیح نیست؟

بحث اول: شك در صحت و فساد تقلید

اما در فرض اول سؤال این است که منشاء شك چیست؟ اگر کسی مدتی را تقلید می‌کند، بعد از گذشت مدتی شك می‌کند که آیا تقلیدش صحیح بوده یا نه؟ در اینجا منشاء شك، احد الامرین علی سبیل منع الخلو است؛ یا اینکه در طریقی که به وسیله آن، این تقلید را انجام داده شك می‌کند، یعنی در طریقی که مثبت بوده برای اینکه اثبات کند که تقلید از این شخص صحیح است، شك می‌کند.

به عبارت اخري منشاء شك این است که طریقی که در اثر آن، تقلید در اینجا محقق شد، آیا مطابق با موازین بود یا نه؟

دوم اینکه منشاء شك از این جهت است که نمی‌داند که شخصی که از او تقلید کرده، آیا مستجمع شرائط هست یا نه؟

به عبارت اخري آن موقع یقین داشته که مستجمع شرائط بوده، اما الان شكش به عنوان شك ساری است، یعنی می‌گوید: در همان دو سال پیش که تقلید را از این زید شروع کردم، آیا شرائط را داشت یا نه؟ عدالت را داشت یا نه؟ اجتهاد را داشت یا نه؟ چون قبلاً گفتیم که اگر به عنوان شك طاری باشد، استصحاب جاری می‌شود و مانعی ندارد. پس منشاء شك در تقلید، یکی از این دو می‌تواند باشد.

منشاء شك: شك در طریق

حال اگر منشاء شك، شك در آن طریق باشد، برای اینکه انسان باید طریقی پیدا کند، تا بتواند از زید تقلید کند، باید بینه عادل به اجتهاد و عدالتش شهادت دهند، خوب الان شك می‌کند که آن وقت که سراغ این طرق رفت آیا طرق درستی بودند یا نه؟

در اینجا فرموده‌اند: این شك در صحت و فساد تقلید، اگر منشأش این باشد، این اثری ندارد، برای اینکه اصلاً بر این شك اثری مترتب نمی‌شود، زیرا فرض این است که زیدی که از او تقلید می‌کند، جامع الشرائط است، عدالت و اجتهاد دارد، اما نمی‌داند که در استناد به فتوای این مرجع، آیا عن طریق شرعی و طبق موازین بوده یا نه؟

خوب آنچه که در باب تقلید ملاك است، این است که آن مقلد جامع الشرائط باشد، حال در اینکه این شخص آیا به طریق

صحیح به این جامع الشرائط رسیده و یا طریقی که به این جامع الشرائط رسیده صحیح نبوده؟ فرقی نمی‌کند. اصلاً بالاتر از این، اگر مثلاً کسی که از زید که مستجمع لجمیع الشرائط هست، تقلید می‌کند، اما تقلیدش را همین طوری شروع کرده بود، یعنی یقین دارد که اصل رجوع و استنادش به فتوای این مرجع، طبق ضوابط فقهی نبوده، بلکه همین طور رجوع کرده، خوب اگر یقین هم دارد که طریقی، طریقی صحیحی نبوده، باز هم این اثری ندارد. آنچه ملاک است، این است که الان واجد شرائط هست و تقلیدش هم تقلید صحیحی است.

بله فقط يك اثر می‌شود برایش ذکر کرد، که در اینجا که نمی‌داند آیا بر طبق میزان بوده یا نه؟ اما تقلیدش صحیح است، حرمت عدول مطرح است، البته بنا بر مبنای کسانی که می‌گویند: عدول از زنده به زنده جایز نیست، اما اگر طریقتش، طریقی صحیحی نباشد، دیگر موضوعی بر آن عدول باقی نمی‌ماند، چون اصلاً تقلیدش محقق نشده است.

اما با قطع نظر از مسئله حرمت عدول، یعنی عدول و بقاء را کنار بگذاریم، اگر کسی بعد از مدتی فهمید که طریقی که در اثر آن به این مرجع رجوع کرده، مطابق با موازین نبوده، اما الان می‌داند که از اول این مرجع، مستجمع جمیع شرائط بوده، در اینجا هیچ اشکالی را ایجاد نمی‌کند و از نظر صحت و فساد تقلید بحثی نیست.

منشاء شك: شك ساري

فرض دوم این است که بحث طریقی نیست، شك می‌کند که آیا دو سال پیش، این مستجمع شرائط بوده یا نه؟ مدتی خیال می‌کرده که شرائط تقلید را دارد، عدالت و اجتهاد دارد، اما الان شك می‌کند که از دو سال پیش آیا این مستجمع شرائط بوده یا نه؟ خوب در اینجا قاعده این است که فحص واجب است.

قبلاً در يك مسئله‌ای گفتیم که در اینکه آیا زید مجتهد است یا نه؟ آیا عادل است یا نه؟ فحص واجب است. فحص از کسی که انسان می‌خواهد از او تقلید کند واجب است.

خوب این وجوب فحص تنها مربوط به حدوث نیست، بلکه بقاء هم همین طور است، یعنی مربوط به این نیست که فقط در ابتدا باید فحص کند، بلکه اگر کسی بعداً هم در اینکه از اول آیا این شخص عدالت و اجتهاد داشته یا نه؟ شك کرد، باز هم در اینجا فحص واجب است.

بنابراین در این جهت اول بحث می‌گوییم: منشاء شك، شك مربوط به صحت و فساد خود تقلید است، که این هم دو فرض داشت؛ که هر دو فرضش هم روشن شد.

اما جهت دوم که کسی اعمالی را بر طبق تقلیدی انجام داده، اما الان نمی‌داند این اعمالی که انجام داده آیا صحیح بوده یا فاسد؟ شك می‌کنند در صحت و فساد تقلید، به جهت این اعمالی است که انجام داده است. حال این توضیحی دارد که فردا ان شاء الله عرض می‌کنیم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين